

عنزلیات

شمس تبریزی

مولانا جلال الدین محمد رومی بلخی

جلد اول





سرشناسه	: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق.
عنوان قراردادی	: شمس تبریزی
عنوان و نام پدیدآور	: غزلیات شمس تبریزی شرح حال جناب مولانا، تصحیح و اعرابگذاری، شرح و توضیح لغات و ابیات/ سروده مولانا جلال الدین محمد رومی بلخی؛ [گروه گردآورندگان و مصححین انتشارات انس تک].
مشخصات نشر	: تهران: انس تک، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۲ ج.
شابک	: دوره: 3-26-978-964-8075، قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال؛ ج. ۱: 7-24-978-964-8075، قیمت: ۱۲۵۰۰ ریال؛ ج. ۲: 5-25-978-964-8075، قیمت: ۱۲۵۰۰ ریال.
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: ج. ۲ (چاپ اول، ۱۳۹۲) (فیبا).
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۷ ق.
شناسه افزوده	: انتشارات انس تک
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۰-۲۹۴PL۱
رده بندی دیویی	: ۸۰۷۵-۹۶۴-۹۷۸ (ج. ۱)
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۸۳۶



ناشر: انتشارات انس تک

نام کتاب: غزلیات شمس تبریزی (جلد اول)

سروده: مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی

حروفچین و صفحه آرا: انتشارات انس تک

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲

چاپ و صحافی: شرکت چاپ و انتشارات اسوه

تلفن پخش: ۳۳۵۵۲۰۶۱ تلفن همراه: ۰۹۱۲۵۲۴۸۵۵۳

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

ISBN: 978-964-8075-26-3 (set)

شابک: ۳-۲۶-۸۰۷۵-۹۶۴-۹۷۸ (دوره)

ISBN: 978-964-8075-24-7 (vol.1)

شابک: ۷-۲۴-۸۰۷۵-۹۶۴-۹۷۸ (ج. ۱)

حق چاپ محفوظ است.

به نام پروردگار بخشایشگر مهربان

پیشگفتار

جناب مولانا جلال الدین محمد رومی بلخی در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ ه. ق، در شهر بلخ واقع در ایران بزرگ، در دامن خانواده‌ای صاحب فضل و متشخص دیده به جهان گشود. پدر ایشان، یکی از بزرگان روزگار به نام محمد بن حسین خطیبی نوّه دختری علاء الدین محمد خوارزمشاه بود و به همین دلیل معروف به "بهاء الدین وکد" و ملقب به "سلطان العلماء" گردید.

مادر جناب مولانا، "مؤمنه خاتون" نیز از سادات سرّخس بود که در خانه او را "بی بی علوی" می‌نامیدند، چنان که جناب مولانا در بیته از خاندان حضرت رسول اکرم "ص" بودن خود را چنین بیان فرموده است:

کسی باشد ملول ای جان، که او نبود قبول ای جان
مَنْ لَی رَسُولِی جَان، پَسِ سُلْطَانِ هَمی گِردَم
پدر جناب مولانا که از جمله صوفیان و عرفان محسوب و بسیار مورد علاقه و احترام مردم بود، مورد حسادت محمد خوارزمشاه قرار گرفته و بعد از آن، مُتکلم سده ششم و استاد سلطان محمد، او را به دشمنی بیشتر با بهاء الدین ولد پیرانگیخت.

این اوضاع و اخبار هولناک قتل عام و غارت لشکر در نواحی شرق و ماوراءالنهر، باعث تصمیم بهاء الدین ولد به مهاجرت از بلخ گردید. او در سال ۶۰۹ ه. ق، قصد حج کرده و به جانب بغداد رهسپار شد. در این مسیر به نیشابور رسیده و با شیخ عطار ملاقاتی نمود، که مولانا ۵ ساله، بسیار مورد لطف و محبت شیخ عطار قرار گرفته و نسخه‌ای از کتاب اسرار نامه خود را به جناب مولانا هدیه کرد. در این دیدار بود که جناب شیخ عطار به جناب بهاء الدین ولد چنین گفت:

"زود باشد که این پسر تو، آتشی در سوختگان عالم زند"

طبق روایت احمد افلاکی، بهاء الدین وکد، از اکابر صوفیان بوده و سلسله خرقه‌اش به جناب شیخ احمد غزالی از بزرگان و اعظم جهان عرفان شیعه می‌رسیده است. بهاء الدین ولد

پس از فوت آن جناب، از مریدان جناب شیخ ابونجیب سهروردی گردیده و پس از رحلت ایشان نیز دست ارادت به جناب شیخ نجم الدین کبری سپرده است. شیخ عطار که جزو شاگردان خاص جناب شیخ نجم الدین کبری قرار داشته، با بهاء الدین ولد، هم مسلک و هم طریق بوده و ملاقاتشان نیز به همین دلیل صورت گرفته است. بهاء الدین ولد از نیشابور راهی بغداد و نجف اشرف شده و مدتی در آنجا اقامت گزیده، که با توجه به همین امر، جناب شیخ نجیب الدین رضا تبریزی، از بزرگان عرفای شیعه قرن ۱۱ هـ ق و پدیدآورنده جلد هفتم مثنوی معنوی، در کتاب گرانقدر "سبعه اشانی" علت اصلی جلای وطن خانواده مولانا را چنین بیان فرموده است:

بر محمد کرد تنگی، شهر بلخ ز آن که بود آنجا تقیه، سخت تلخ
آمد از جو، سوی بحر بیکران در نجف ساکن شد او، اندر نهان

پس از مدتی، بهاء الدین ولد به لاطیه و لارنده (مالاتیا و کارامان فعلی در ترکیه) عزیمت نموده و نه سال در آنجا اقامت گزیده. در سال ۶۲۸ هـ ق، سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی که مردی عارف مشرب بوده، او را به نانت - وود - تینیّه دعوت کرده است. پس از دو سال بهاء الدین ولد در ۸۵ سالگی وفات نموده و در باغچه سرای سلطانی به نام "گل باغچه" به خاک سپرده شده که پس از آن به "ارم باغچه" مشهور گردیده؛ مکانی که هم اکنون مزار متبرک جناب مولانا نیز بوده و به "درگاه" یا "گنبد خضرآء" معروف می باشد.

جناب مولانا در نوزده سالگی با "گوهرخاتون" دختر "واجه شرف الدین لالایی سمرقندی ازدواج نموده که در غایت خوبی و کمال بوده و از او صاحب دو پسر به نام های "سلطان ولد" و "علاء الدین" گردیده است. پس از مدتی گوهرخاتون وفات نموده و جناب مولانا با بیوه جوان "محمد شاه بازرگان" به نام "کراخاتون قوتوی" وصلت نموده و ثمره این ازدواج نیز یک دختر به نام "ملکه خاتون" و دو پسر به نام های "مظفر الدین" و "امیر عالم" بوده که امیر عالم در نوجوانی وفات نموده است. گفتنی است که "کراخاتون" از شوهر متوفای خود نیز صاحب یک پسر به نام "یحیی" و یک دختر به نام "کیمیا" بوده است.

پس از مرگ بهاء الدین ولد و بنابر وصیت او و همچنین به درخواست سلطان علاء الدین و مریدان، مولانا ۲۵ ساله به جای پدر نشسته و به وعظ و تدریس می پردازد. او عمر گرامی

خود را با دادن فتوی و یجوز و لایجوز بودن اعمال گذرانده و غرق در چون و چراها و غافل از احوال خویشتن است و مردم نیز که طالب چنین چیزی هستند، فریفته زهد و تقوای او شده و بسیار گرامی اش می دارند. در این شرایط است که "سید برهان الدین محقق ترمذی" معروف به سید سِرْدان (سید و آقای که دانای اسرار است) خود را به قونیه می رسانی. او کسی است که به هنگام جوانی از جمله مریدان بهاء الدین ولد پدر جناب مولانا بوده است.

سید برهان الدین، جناب مولانا را موظف می نماید تا با خواندن کتاب "فوائد والد" یا "معارف" که مجرعه یادداشت های شخصی و واردات قلبی بهاء الدین ولد بوده، در احوالات پدر خویش بیشتر آشنایی یابد. به جای این که در قیل و قال باشد، در شور و حال به سر برد. سید برهان الدین او را جهت دانش اندوختن بیشتر، تشویق به سفر نموده و لذا جناب مولانا به شام و قیصریه رفته و مدتی را نیز در آنجا گذرانده است. جناب مولانا به همه مراکز بزرگ اسلامی آن زمان سر زده و تجربه ها اندوخته و گشتن نیز مونیّه آمده و از خانواده دیدار می نموده، تا آنکه در سال ۶۲۷ هـ ق، همراه با محقق ترمذی، به تونیّه بازگشته است. پس از چندی، ترمذی دوباره عزم رفتن به قیصریه نموده و هر قدر که جناب مولانا مانع او شد، تا او را منصرف نماید، مؤثر واقع نشده و محقق ترمذی برای همیشه قونیه را ترک کرده است.

گفتنی است که سید برهان الدین، جناب صلاح الدین را خوب را نیز تحت تعلیم و ارشاد قرار داده و او را به عنوان جانشین خود برگزیده است و گفته شده که سید برهان الدین "حال" را به صلاح الدین و "قال" را به جلال الدین (جناب مولانا) بخشیده، و لم تخرج این امر در زمانی بوده که جناب مولانا هنوز شمس تبریزی را ندیده و آن تحول شگرف روحانی و شکوفایی روحانی متعالی در او متجلی نگردیده است.

شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی یا همان روح آتشی که نیستان وجود جناب مولانا را به شعله کشیده، مجذوب الهی و اعجوبه ای بوده که در سال ۵۸۲ هـ ق، در تبریز چشم به جهان گشوده است. او سالکی سرمست از باده عشق الهی و یکی از عرفای بزرگ زمانه خود بوده که از همان زمان کودکی، تفاوت بسیاری با مردم عادی داشته، چنانکه گاهی

جذبات الهی آتقدّر سراسر وجود او را فرا می‌گرفته که تا سی چهل روز میل به غذا و طعام نداشته است.

احمد افلاکی از سلطان ولد نقل می‌نماید که شمس تبریزی می‌فرمود: "من کودک بودم و (نور) خدا را می‌دیدم، ملک را می‌دیدم و غیب‌های اعلی و اسفل را مشاهده می‌کردم، گمان می‌بردم که همه مردم مانند من می‌بینند، ولی بعداً معلوم شد که نمی‌دیده‌اند، لذا شیخ ابوبکر که بافی تبریزی مرا از گفتن منع کرد."

شیخ ابوبکر سبله باف (زنبیل باف) پس از مشاهده ترقیات باطنی شمس، او را به دست شیخ رکن الدین سجاس، از تربیت یافتگان شیخ قطب الدین احمد ابهری، می‌سپارد که او نیز از شاگردان جناب شیخ ابن النجم عبدالقاهر سهروردی از اکابر و أعظم تصوف و عرفان جهان شیعه و جانشین و وارث زرقه، ب شیخ احمد غزالی^۱ بوده است.

۱- در خصوص مذهب جناب شیخ احمد غزالی، سخنان بسیاری گفته شده ولی میتوان از طریق بررسی آثار و زندگانی تربیت یافتگان و شاگردان این شخصیت بزرگ عرفان و تصوف، به حقیقت امر پی بُرد. در این راستا می‌بایست شرایط زمانی و فشار قلم، منتهای وقت و علمای آنان را که به راحتی چوب تکفیر برداشته و با تهمتِ رافضی بودن و ارتداد، فرار را تا مرحله اعدام به پیش میبردند، مدّ نظر و توجه قرار داد. طبق صفحات ۱۱۴ و ۱۱۵ کتاب "مجموعه آثار درس احمد غزالی" که به اهتمام احمد مجاهد در سال ۱۳۷۶ شمسی، انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسیده، آمده است که در مجموعه‌های خطی متعلق به سده ۱۱ و ۱۲ ه.ق، از زبان شیخ فرید الدین عطار چنین نقل شده که فرمود:

"... شیخ احمد از کبار اولیاء و مشایخ است و از شیخ معروف کرخی تا آن جناب (همه) مشایخ به طریق مذکورند... چرا که صد هزاران بینوا پامال شد، تا یکی چون احمد غزال شد."

طبق این متن تاریخی، شیخ عطار به صراحت بیان داشته که همه مشایخ طریقت جناب شیخ احمد غزالی، هم‌کیش و هم‌طریق جناب شیخ معروف کرخی بوده‌اند، کسی که به شهادت تاریخ، سرسپرده و دربان خاص درگاه مقدس حضرت امام رضا علیه السلام بوده است. بدین ترتیب، شیعه دوازده امامی بودن همگی ایشان از جمله جناب شیخ احمد غزالی، بوضوح مُعرّض و محقّق میگردد. در صفحه ۲۸ همان کتاب آمده است که جناب شیخ احمد غزالی را تربیت یافتگانی بوده که در میان آنان میبایست از حکیم سنایی، اولین شاعر و عارف شیعی مذهب نام برد، کسی که مدیحه اش در شأن

«حضرت علی "ع" و حضرات اهل بیت علیهم السلام، مشهور خاص و عام است، آنجا که در جای جای مختلف مدیحه مزبور چنین فرموده:

چون همی دانی که شهرِ علم را، حیدرِ دُرّ است
خوب نبود جز که حیدر، میر و مهتر داشتن
از پی سلطانِ دین، پس چون روا داری همی
جز علی و عترتش، محراب و منبر داشتن؟
هشت پُستان را کجا هرگز توانی یافتن
جز به حبّ حیدر و شُبّیر و شُبّیر داشتن؟
گر همی مؤمر شماری خوشتن را، بایدت
مُهرِ زَرّ جعفری، بر دینِ جعفر داشتن
مَر مرا باد، نک رنّاید، ز روی اعتقاد
حقّ حیدر بُردن و دینِ پیمبر داشتن
آن که او را بر سرِ جیب هم، خوانی امیر
کافرم، گر می تواند کشتی قنبر داشتن!

دیگر مرید جناب شیخ احمد غزالی، رشید الدّین محمد بن علی بن شهر آشوب سَرّوی مازندرانی از بزرگترین محدثان شیعه میباشند خود او در صفحه ۶ کتاب " مناقب " آشکارا بیان فرموده که اسناد کتاب "احیاء العلوم الدّین" از جناب شیخ احمد غزالیست. مرید دیگر ایشان، جناب شیخ ابونجیب سهروردی میباشد که خلیفه وارثِ خرد، ایدان با یک واسطه، مراد و مرشد جناب شیخ نجم الدّین کبری بوده است. عین القضاة همدانی نیز از دیگر محدثان ایشان میباشد که در سی و سه سالگی اعدام گردیده، چرا که در بیان عقایدش بسیاری پروا بوده و شتووع به همین دلیل به تکفیر او پرداخته و او را از همدان به زندان بغداد فرستاده اند. پس از مدتی، بنابه دستور السلطانم درگزینی همدانی " وزیر سلطان سنجر سلجوقی، او را از زندان بغداد به همدان آورده، پوستش را نشسته و چشمش را به دار آویخته و سپس با نفت و بوریا به آتش کشیده اند. شگفت اینکه یکی از اتهامات او، داشتن اعتقاد به صوم بودن امام بوده که از نظر محاکمه کنندگان، اعتقادش نزدیک به اعتقادات شیعیان بوده است. نایب مدعی در صفحه ۵۷۱ جلد ۲ کتاب "طرائق الحقائق" آورده که "در بعضی مکاتیب دیده میشود که حکیم سنائی و بعضی اعضا، هر دو، برادرِ طریق یکدیگر بوده و به خدمت شیخ احمد غزالی دست ارادت داده اند." بدین ترتیب و با توجه به معزز بودن تشیع حکیم سنائی و هم طریق بودن آن دو، شیعه بودن عین القضاة همدانی نیز مسلم و بالتّبع آن، شیعه مذهب بودن مراد و مرشدشان، جناب شیخ احمد غزالی به اثبات قطعی میرسد.

چنانکه واضح است، شرایط بسیار بدّ زمانه و وجود تفتیش عقاید در حکومت‌های جائر آن دوران دلیل اصلی پنهان داشتن اعتقاد شیعیان بوده و از آنجا که مذهب شافعی از باقی مذاهب اهل تسنن، به مذهب شیعه نزدیکتر میباشد، لذا برخی از بزرگان ادب و عرفان جهان شیعه، برای فرار از مجازات حکومت‌های وقت، "تقیه" نموده و خود را شافعی مذهب معرفی فرموده اند. با توجه به این

جناب شیخ ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی، با یک واسطه، مرشد و مراد جناب شیخ نجم الدین کبری بوده و مشخص میگردد که شمس تبریزی، هم‌مسلك و هم‌طریق بهاءالدین ولد، پدر جناب مولانا بوده است.

در برخی منابع معتبر، شمس تبریزی جزو دوازده شاگرد جناب شیخ نجم الدین کبری^۲ قلمداد گردیده و فرموده اند که "هرگاه گروهی از شاگردان و مریدان، به خدمت شیخ می‌رسیدند

واقعیات تاریخی، سی پایه برای دریافت حقیقت امر، قرائن، امارات، اشارات، شواهد، مستندات و براهین منطقی بسیاری را مورد استفاده قرار داد تا بتوان نظر صحیحی را ارائه نمود.

از آنجا که مذهب و طریقت همدیگر، بطور قطع، موافق و مطابق مذهب و طریقت مراد و مرشد او میباشند، لذا مذهب مراد بزرگان پی‌دین ادیان، و عرفان جهان شیعه نیز مذهب شاگردانشان، یعنی همان مذهب شیعه خواهد بود. در اثبات همین امر، در صفحه ۲۸۷ کتاب "مجموعه آثار فارسی احمد غزالی" در باب "شیخ مرشد" مطالبی از زبان ایشان آورده شده که خلاصه آن ذیل تقدیم میگردد:

"شیخ باید بجز خدای تعالی، به هیچ غیري اعتقاد نداشته و مریدان خود را همواره تحت حمایت‌های ظاهری و باطنی خود قرار داده و نسبت به آن‌ها معفو و مروت رفتار نماید. او میبایست همیشه تسلیم اراده غیبی و راضی به قضای حق بوده و گرد هیچ شیئی بر نیاید و میباید با هیبت و با وقار باشد تا مریدانش بر او گستاخ نشده و شیطان هرگز قدرت تصرف بر مریدان را نداشته باشد." چنانچه ملاحظه میشود، از این سخنان رفیع بوضوح پیداست که مریدان و پیروان سده چنین مرشد پُر مهر و باصلاتی، قطعاً، هم عقیده و تابع او بوده و یکسانی مذهبشان، در رأس تمامی سرسپردگی‌ها و ارادت‌های ایشان خواهد بود.

۲ - درخصوص مذهب جناب شیخ نجم الدین کبری و شیعه بودن ایشان نیز باید گفت که خود جناب شیخ در رساله "السائر الحائر" انتشارات نشر صفا چاپ ۱۳۶۲ ه. ش، چنین فرموده اند: "درود بینهایت بر خلاصه موجودات و خواجه کائنات، محمد رسول الله و اهل بیت او باد، خاصه فرزندان و نیبرگان او"

در صفحات ۲۵۵ و ۲۵۷ همان کتاب، عین دستخط و فرمان‌های جناب شیخ نجم الدین کبری به سیف الدین باخزری و سعد الدین حموی چاپ شده که در آن‌ها فرموده است: ←

« الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد وآله اجمعين » سپس نسبت خرقه خود را نیز به حضرت علی بن ابیطالب "ع" رسانده است. در صفحه ۱۲ کتاب "فوائح الجمال و فوائح الجلال" نیز فرموده است که "در خواب، رسول خدا^ص را دیدم که علی^ع با او بود، من با علی^ع مصافحه کردم، به مقتضای حدیثی که رسول خدا^ص فرموده بود که: مَنْ صَافَحَ عَلِيًّا، دَخَلَ الْجَنَّةَ (هرکس با علی^ع مصافحه کند، داخل در بهشت میشود)".

شیخ آقانزک تهرانی نیز در کتاب "طبقات اعلام الشيعة" نام جناب شیخ نجم الدین کبری را جزو رجال شیعه^ص آورده و حمدالله مستوفی نیز گفته است که جناب شیخ، در طول مدت عمر، دوازده کس را به مریدی قبول فرموده. قاضی نورالله شوشتری نیز این امر را یکی از دلایل تشیع جناب شیخ به حساب آورده و میگوید که "دن پیر^ص حقیقی او، منحصر در دوازده امام بودند، لذا در جانب مریدان نیز رعایت عدد پیران نموده... و در مدت عمر، دوازده مرید پیش قبول نکرد".

جناب عطار نیشابوری نیز در خصوص سلسله پیر خود (جناب شیخ نجم الدین کبری) در کتاب "مظهر العجائب" از ارادت وافر جناب شیخ محمد رات اهل بیت علیهم السلام چنین میفرماید:

حِکْمَتِ لَقْمَانِ نَمُودَه ، در مَیْمَنِ اَنْ مُسَلِم ، بود وارث در علوم
پن به اسرارِ نهانی بُرْدَه بود ، در علوم جعفر او پن بُرْدَه بود
داشت او یک سلسله ، کَأَن رَا ذَهَبَ ، نَاصِي اَهْلِ الْبَيْتِ گفتم، ای عَجَب!
و در جایی دیگر از همین کتاب، میزان ارادت قلبی خود به حضرت علی^ع به اسلام را چنین بیان فرموده است:

روتقی کَأَن دِينَ پِیغمبر گرفت از امیرِ مؤمنان حیدر گرفت
چون امیرِ نَحْل ، شیرِ قَحْل شد ز آهنِ او سنگِ مومِ اَهْلِ بَیْتِ

و باز در کتاب مزبور، اعتقاد قلبی خود به حضرات اهل بیت علیهم السلام را چنین بیان داشته است:

جمله فرزندانِ حیدر زأولیا جمله یک نورند ، حق کرد این ندا
پاک و معصوم و مُطَهَّر ، چون نَبی این سخن را می نداند ، هر صَبی
سالکانِ کارِ حق ، ایشان بُدند مظهرِ انوارِ حق ، ایشان بُدند

با توجه به شخصیت دوازده مرید جناب شیخ نجم الدین کبری که همگی از اولیاء و بزرگان طریق ارشاد و تصوف بوده اند، بغوی روشن میگردد که چرا جناب شیخ نجم الدین کبری، به "پدر سلاسل فقر" و "پیر ولی تراش" ملقب هستند. نام دوازده مرید بزرگوار ایشان چنین است: ←

چون برخی از ایشان در شعر و شاعری بسیار توانا بوده اند (همچون شیخ عطار و شیخ بابا کمال خُجَندی) اشعار شیوایی سروده و برای جناب شیخ نجم الدین کبری میخوانده‌اند، اما شمس تبریزی که صاحب چنین توانایی و قریحه‌ای نبوده، غمگین و ملول میگردیده است، تا این که روزی جناب شیخ به او می‌فرماید:

- (۱) سعید مجد الدین شرف بن مؤید بغدادی (جانشین و صاحب خرقه ایشان).
 - (۲) شیخ ضی الدین علی بن سعد جونی لای غزنوی (جانشین جناب شیخ مجد الدین بغدادی).
 - (۳) شیخ سعد الدین محمد بن مؤید حموی.
 - (۴) شیخ سید الدین تبریزی.
 - (۵) شیخ عین الدین جمال الدین گیلی.
 - (۶) شیخ بابا کمال فندم.
 - (۷) شیخ نجم الدین رازی.
 - (۸) شیخ بهاء الدین ولد (پدر جاب لای).
 - (۹) شیخ فرید الدین عطار نیشابوری.
 - (۱۰) شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی.
 - (۱۱) شیخ ضیاء الدین ابوالحسن مسعود بن محمود بیرانوند.
 - (۱۲) و بالاخره طبق منابع معتبر، جناب شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی.
- بدین طریق روشن می‌گردد که جناب شمس تبریزی، ابتدا شاگرد شیخ بابا کمال خجندی را نموده و سپس از طریق وی، به خدمت جناب شیخ نجم الدین کبری رسیده و جزو شاگردان ایشان شده اند نیز صحیح است. اینکه برخی، شیخ شهاب الدین سهروردی را جزو شاگردان ایشان ندانند، نموده اند نیز صحیح نمیباشد، چرا که او مرید عموش شیخ ابونجیب سهروردی و سپس جناب شیخ نجم الدین رازی بوده و مسیر دیگری را در سلوک برگزیده است.
- شیخ شهاب الدین، روش خاصی را در فلسفه و منطق بنا نهاده که آن را به فرزندگان مشرق زمین یعنی «ایرانیان» نسبت داده و این روش به «اشراقیون» مشهور و لذا به او «شیخ اشراق» گفته‌اند. او آئین مثنائین و پروان ارسطو را واهی و سست بنیاد دانسته و میگوید که «مثنائین» یا «استدلایان» برای کشف حقیقت، متوسل به تعقل شده و قدرت فکر را به کار می‌اندازند، در حالیکه «اشراقیون» برای تحقیق در مسایل فلسفی، مخصوصاً حکمت الهی، تنها استدلال و تفکرات عقلانی را کافی ندانسته و برای کشف حقایق، سلوک قلبی و مجاهدات نفسانی را لازم می‌شمارند.

"غمگین مباش، به جای آن، به تو کسی را خواهیم داد که نام تو را از همگان پُر آوازه تر سازد"

جناب شمس تبریزی دارای چنان شخصیت بارز و نافذی بوده که اثر ملاقات و نفس گرم او، جناب مولانا را آن چنان مجذوب خود ساخته و به آتش میکشید که یک باره مستند قنوی و وعظ و تدریس را در هم پیچیده و به کناری می نهاد. او که به یاد نیستان آگست افتاده، حالات شورانگیز باطنی و سیر و سلوک عاشقانه، وادارش می دارد تا آشعار بی نظیری در مدح معشوق روحانی اش، جناب شمس تبریزی بسراید و از آن جا که همچون آهن ذوب شده در دل آتش، گداخته و شعله گر گردیده و از خود دیگر اثر و نشانی نمی یافته، سروده های خود را با نام خورشید منال "شمس" مزین فرموده است.

شمس تبریزی، جناب مولانا را که در مکتب طریقت ترمذی پخته شده، از وادی شریعت و طریقت به دریای پیرن و حاج حقیقت می اندازد، دریای پُر آشوبی که دیگر هرگز جناب مولانا از آن خارج نمیگردد. آتشی که شمس تبریزی در جان او می افروزد، شعله ای است که نیستان پُر دعوای و غرور این مرد علم، بر آید و فقه و فلسفه را یکسر می سوزاند، چنان که خود در بیتی چنین فرموده است:

یک شب آتش، در نیستانی فتاد سوخت، به من عشقی که بر جانی فتاد
از آنجا که نزد بزرگان اهل طریقت، کارها به امر و نهی نور باطن انجام می پذیرد، رفتن شمس تبریزی به قونیه نیز به امر باطن و به قصد شکار سید خرم همچون جناب مولانا صورت گرفته و لذا وقوع چنین ملاقات اثرگذاری بین این دو بزرگان، چندی به جز ظهور مشیتی الهی نبوده است، امری که جناب شیخ عطار نیز در نوجوانی جناب مولانا، بش بینی فرموده بود.

شمس تبریزی بسیار عاشق سفر بوده و عمر خود را همواره به سیر و سیاحت می گذرانیده چنانکه به روایت افلاکی، او همچون پرنده ای بوده که طی الارض داشته و در یکجا قرار و آرام نمی گرفته است، مرحوم اسدالله ایزد گشسب نیز در مقدمه کتاب "جذبات الهیه منتخبات دیوان شمس تبریزی" چاپ ۱۳۲۰ ه. ش، چنین مرقوم داشته:

"در تذکره ها آورده اند که چون شمس الدین در خدمت بابا کمال خجندی به کمال رسید، روزی بابا کمال به او فرمود که باید به ولایت روم (ترکیه فعلی) بروی، در آنجا سوخته ایست که باید مشتعلش گردانی و شمس قبول فرمان نموده و متوجه روم گردیده و به شهر قونیه رفت."

شمس تبریزی ابتدا به کاروانسرای "شیکر فروشان" در شهر قونیه وارد شده و نخستین ملاقاتش شمس ۶ ساله با مولانا ۳۸ ساله (طبق مقالات شمس و کتاب مناقب احمد افلاکی) در روز: نبه ۲۶ جمادی الآخر سال ۶۴۲ ه. ق، در مدرسه "ایلیکچی" شهر قونیه رخ داده است. در این دیدار، شمس، عنان اسب مولانا را گرفته و از آن مجتهد و مُدَرِّس و فقیه مشهور می پرسد: "بایزید (بایزید بسطامی) بزرگتر است یا محمد؟ مولانا پاسخ می دهد: این چه سؤالی است؟ محمد رسول الله ص بزرگتر عالمیان بوده، چه جای بایزید است؟ شمس می گوید: پس چرا محمد ص می رماند؟" "ما عَرَفْنَاكَ حَقِّ مَعْرِفَتِكَ؟" (خداوند الحق معرفت تو را نشناختم)، ولی بایزید می گوید: "سُبْحَانَكَ مَا عَصَى شَأْنِي وَ أَنَا سُلْطَانُ السُّلَاطِينِ" (من مُتَزَهِّم! چه شأن عظیمی دارم و من شاه شاهانم)، "بابا مولانا خود می فرماید: از هیبت این سؤال گوئی هفت آسمان از همدگر جدا شد و بر زمین ریخت و آتش عظیمی از باطن من به جمجمه سرم زد چنانکه گوئی دودی تا ساقی عرش برآمد.

در این زمان، وجود جناب مولانا که از اثر ملاقات و تماس گرم شمس، به ناگهان و به طرز غریبی شعله ور و مُلَهَم از حقایق اعلی گردیده، در پاسخ می گوید: "بایزید با دریافت جرعه ای سیراب شد و کوزه ادراک او همان مقدار بود، ولی تشنگی حضرت محمد ص هیچ حد و مرز و اندازه ای نداشت و هر چه بیشتر می نوشید بیشتر طلب می فرمود و سه بار رکش به شرح "الْمُ تَشْرَح لَكَ صَدْرَكَ؟"، "أَرَضُ الله وَ أَسْبَغَهُ غَسْتَهُ وَ هِرْ رُوز در استدعای قُرب و نزدیکی بیشتر بود و لذا سخن حضرت محمد ص پس عظیم تر است، ولی بایزید در حد خود به حق رسید و خود را پُر دید و بیشتر نظر نکرد، اما مصطفی ص هر روز بیشتر می دید و بیشتر می رفت، انوار عظمت و قدرت و حکومت حق را روز به روز و ساعت به ساعت زیاده تر می دید و از این روی است که فرمود: "ما عَرَفْنَاكَ حَقِّ مَعْرِفَتِكَ". در این لحظه شمس تبریزی که خود نیز غرق این ملاقات آتشین و شاهد نزول فیوضات الهی بوده، نعره ای زده و بر زمین می افتد.